

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

جلسه گذشته، رأی آیت‌الله خویی(قدّه) درباره تخیر بین اقل و اکثر و نسبت آن با مبنای امام خمینی و محقق نائینی تبیین شد. خویی، مانند نائینی و امام، محلّ نزاع را جایی می‌داند که اقل به صورت «لابشرط از انضمام زائد» اخذ شده باشد، نه بشرط لا و نه بشرط شیء. اگر اقل «بشرط لا» فرض شود و اکثر، در حقیقت همان «اقل بشرط شیء» باشد، تخیر از نظر ثبوتی ممکن است، اما این تخیر در واقع بین دو ماهیت متباین است، نه بین اقل و اکثر به معنای دقیق، و لذا از محل نزاع خارج است. اما در فرض اقل لابشرط، چون غرض بر وجود مطلق اقل مترتب است، هر جا اقل تحقق یابد—حتی در ضمن اکثر—غرض حاصل می‌شود و وجوب به آن مستند می‌گردد. در نتیجه، جعل وجوبی مستقل نسبت به زائد، لغو و بلاوجه است و تخیر حقیقی بین اقل و اکثر، ثبوتاً غیرمعقول خواهد بود. محقق خویی برای تطبیق این مبنا دو مثال فقهی را بررسی می‌کند: نخست، تخیر بین قصر و تمام در اماکن اربعه را نه از قبیل اقل و اکثر، بلکه تخیر میان دو ماهیت متباین می‌داند؛ زیرا قصر مشروط به عدم زیاده بر دو رکعت و تمام مشروط به عدم اقتصار بر دو رکعت است و هر کدام «بشرط لا» از دیگری اعتبار شده‌اند. دوم، در باب تسبیحات اربعه، با استظهار از روایات، فقط وجوب یک تسبیح را ثابت دانسته و دو تسبیح دیگر را مستحب می‌شمارد. بنابراین، تخیر واقعی میان واحده و ثلاث را نمی‌پذیرد و واقع امر را وجوب واحد به علاوه‌ی استحباب زائد تحلیل می‌کند. در جمع‌بندی کلی، از منظر او در فرض اقل لابشرط و غرض واحد، تخیر ثبوتاً ممتنع است و موارد ظاهراً منصوص بر تخیر اقل و اکثر یا به تخیر میان متباینین برمی‌گردد یا به ترکیب واجب و مستحب. این تحلیل با مبنای امام خمینی و محقق نائینی در انکار تخیر ثبوتی میان اقل و اکثر، هماهنگ است.

تقسیم واجب به عینی و کفایی

از تقسیمات مشهور واجب، تقسیم آن به عینی و کفایی است:

واجب عینی: وجوب به‌طور معین بر عهده هر مکلف بالخصوص ثابت است و فعل دیگری، تکلیف را از او ساقط نمی‌کند، مانند نمازهای یومیّه برای هر مکلف.

واجب کفایی: در آن، یک فعل معین مطلوب شارع است، ولی انجام آن از هر مکلفی کفایت می‌کند. اگر بعضی انجام دهند، وجوب از دیگران ساقط می‌شود، مانند تجهیز میّت و نماز میّت.

نسبت این تقسیم با واجب تعیینی و تخیری چنین است که در واجب تعیینی و تخیری، مکلف روشن است (هر فرد مکلف مخاطب امر است)، مکلف به مردّد است. لذا، مکلف میان چند فعل مخیر می‌شود. در واجب عینی و کفایی، مکلف به (ماهیت فعل واجب) معین است. در عینی، مکلف بالخصوص نیز معین است (هر فرد مستقلاً مخاطب است). در کفایی، فعل واحد مطلوب است، اما انجام آن از هر فردی تکلیف دیگران را ساقط می‌کند. بحث اصلی این است که تفاوت عینی و کفایی به سنخ وجوب برمی‌گردد یا به نحو تعلّق و سقوط و اسقاط وجوب؟

تحلیل آخوند از واجب کفایی: «سنخ من الوجوب»

آخوند در آغاز بحث از وجوب کفایی [1] می‌نویسد:
والتحقیقُ أَنَّهُ سَنَخُ مِنْ الْوَجُوبِ.

یعنی همان تعبیری که در واجب تخییری نیز فرموده بود. درباره‌ی این تعبیر ممکن است چند قرائت مطرح باشد. برخی، مانند محقق عراقی، در باب واجب تخییری تعبیر به وجوب ناقص کرده‌اند، گویی نسبت به هر عدل، از ابتدا وجوبی ضعیف است که با سقوط عدل دیگر کامل می‌شود. این معنا مورد اشکال واقع شده، زیرا دلیلی بر مراتب ماهوی وجوب (تام و ناقص) در این مقام در دست نیست. برخی، مانند صاحب منتقى الأصول، آن را برزخ میان وجوب و استحباب دانسته‌اند. این هم به‌خاطر خلط میان حقیقت جعل و آثار عملی، ناتمام دانسته شده است. در باب واجب کفایی نیز، اگر «سنخ من الوجوب» به این معانی برگردانده شود (مثلاً گفته شود وجوب نسبت به هر فرد، از آغاز ناقص است و با ترکِ الجميع یا فعل غیر تکمیل می‌شود) همان اشکالات برمی‌گردد.

ظاهر کلام آخوند آن است که وجوب کفایی، وجوب تام است. اما از آن‌جا که نحو تعلّق و سقوط آن با وجوب عینی تفاوت دارد، می‌فرماید: «سنخ من الوجوب»؛ یعنی نوعی از وجوب با آثار خاصّ در مقام امتثال و اسقاط، نه وجوبی ضعیف‌تر یا ناقص‌تر. در عین حال، خود این تعبیر، حقیقت واجب کفایی را تحلیل نمی‌کند و فقط اشاره‌ای اجمالی است به این‌که حقیقت وجوب، همان است، ولی در مقام تعلّق، سقوط و اسقاط، خصوصیات ویژه‌ای دارد.

تحلیل ماهوی دقیق وجوب کفایی، نیازمند جواب به این سوالات است که جوب چگونه بر افراد تعلّق می‌گیرد؟ فعل غیر چه نسبتی با سقوط تکلیف دیگران دارد؟ و این، فراتر از صرف گفتن «سنخ من الوجوب» است.

غرض واحد، تعلّق به جمیع، سقوط به فعل بعض

آخوند پس از این تعبیر، دو اثر مهم برای وجوب کفایی ذکر می‌کند و ریشه‌ی آن را در غرض واحدِ یُحصل بفعل الواحد می‌جوید. ایشان می‌فرماید:

و له تعلّقٌ بكلِّ واحدٍ، بحيث لو أُخِلَّ بامتناله الكلّ لعوّبوا علی مخالفته جمیعاً، و إن سقط عنهم لو أتى به بعضهم. و ذلك لأنّه قضیةٌ ما إذا كان هناك غرضٌ واحدٌ یحصل بفعل واحدٍ صادرٍ عن الكلّ أو البعض. كما أنّ الظاهر هو امتثال الجميع لو أتوا به دفعةً، و استحقاقهم للمثوبة، و سقوطُ الغرض بفعل الكلّ....

از این عبارت چند نکته استفاده می‌شود:

تعلّق خطاب به هر مکلف: وجوب کفایی در جعل اوّلی بر عهده هر مکلف بالخصوص می‌آید. به همین جهت اگر همه ترک کنند، «لعوّبوا علی مخالفته جمیعاً». پس وجوب کفایی از آغاز، متوجه «شخص مجهول» یا «مجموع مبهم» نیست، بلکه هر فرد مخاطب وجوب است.

سقوط وجوب از دیگران با امتثال بعض: اگر برخی آن واجب را انجام دهند، همان فعل، برای سقوط وجوب از عهده سایرین کفایت می‌کند، هرچند در ابتدا، وجوب بر جمیع تعلّق گرفته بود. پس دو ویژگی اصلی وجوب کفایی از نظر آخوند: 1- تعلّق به جمیع افراد (در حدّ خطاب اوّلی)؛ 2- سقوط وجوب از دیگران با امتثال بعض.

غرض واحد حاصل بفعل الواحد: ریشه‌ی این دو اثر، «غرض واحد قابل تحصیل بفعل الواحد» است. در واجب کفایی، شارع غرض واحدی دارد. این غرض، با یک فعل (در خارج) به‌طور کامل حاصل می‌شود. آن فعل واحد ممکن است از یک نفر صادر شود، یا فعل واحدی باشد که جماعتی در آن شریک‌اند (مانند تغسیل میت توسط چند نفر)، یا در قالب افعال مستقلّ متعدد

(نمازهای متعدد بر میّت) تحقق یابد که در تحلیل آخوند، هر یک در ظرف خود امتثال است، هرچند از جهت غرض اصلی، اولین فرد آن کافی است.

بر این اساس، اگر هیچ‌کس اقدام نکند، همگان مستحق عقاب‌اند. اگر یک نفر (یا عده‌ای) اقدام کنند، غرض واحد حاصل و وجوب از دیگران ساقط می‌شود. و اگر عده‌ی زیادی دفعهً واحده واجب کفایی را انجام دهند، «امتثال الجميع» و «استحقاقهم للمثوبة» معقول است، هرچند غرض، به حساب تحقق جامع فعل واحد، ساقط شده است.

جمع‌بندی

در مجموع، از کلام آخوند استفاده می‌شود که وجوب کفایی، سنخی از وجوب تامّ است که در جعل اولی، به هر فرد تعلّق دارد، اما با فعل بعضی، از دیگران ساقط می‌شود. این ساختار بر غرض واحد قابل تحصیل بفعل الواحد مبتنی است. لکن توضیح آخوند بیشتر تعریف به آثار است (تعلّق، سقوط، اسقاط)، و تحلیل نهایی ماهیت وجوب کفایی و نسبت آن با وجوب عینی و نحوه‌ی جعل و اراده، محتاج دقّت‌های تکمیلی است که در کلام متأخرین (امام خمینی، محقق خویی، میرزای نائینی و محقق اصفهانی) به تفصیل پی‌گیری شده است.

نقد اجمالی بیان آخوند در واجب کفایی و رفع تهافت با فرض قدر جامع

از تحلیل آخوند خراسانی (قدّس سرّه) در واجب کفایی دو نکته‌ی ظاهراً متعارض استفاده می‌شود: غرض واحد با فعل واحد حاصل می‌شود، و سقوط غرض به فعل همه نسبت داده شده است. اگر غرض واحد با یک فعل واحد تحصیل می‌شود، چرا سقوط آن به «فعل الكل» نسبت داده شده است؟ ظاهر جمله‌ی اول اقتضا دارد که غرض با «أحد الأفعال لا بعينه» حاصل شود، نه با مجموع افعال متعدد. در عین حال، آخوند می‌گوید: وجوب کفایی در مرحله‌ی جعل بر عهده همه مکلفین است. اگر عده‌ای با هم (مثلاً در نماز میّت) اقدام کنند، همه باید به قصد وجوب عمل نمایند و همگی مأجورند. برای توجیه انتساب سقوط غرض به «فعل الكل»، آخوند به تشبیهی فلسفی تمسّک کرده است:

... كما هو قضیة توارد العلل المتعددة علی معلول واحد.

یعنی گویی افعال متعدد، مانند علل متعدده‌ای‌اند که بر یک معلول واحد وارد می‌شوند. اما اگر این تشبیه به اطلاق گرفته شود، با قاعده‌ی مسلّم فلسفی وحدت علت تامه برای معلول واحد سازگار نیست؛ زیرا در فلسفه، توارد چند علت تامه‌ی مستقل بر یک معلول واحد محال است. هر معلول واحد، در هر فرض، یک علت تامه بیش‌تر ندارد. اگر مراد از «علل متعدده» صرفاً علل ناقصه‌ی مشترک در یک معلول باشد (مانند مشارکت چند نفر در یک تغسیل میّت)، می‌توان آن را پذیرفت. در آن‌جا فعل خارجی، واحد است و چند فاعل در آن شریک‌اند. غرض واحد بر همان فعل واحد مترتب است. شرکت فاعلان، در حکم شرکت اجزای علت ناقصه است، نه توارد علل تامه مستقل.

اما محل بحث ما اعم از این فرض است؛ زیرا یکی از فروض مهم واجب کفایی، موردی است که افعال مستقلّ متعدد واقع می‌شود، مانند آن‌که هزار نفر، هر کدام نماز میّت مستقلی بخوانند. در این صورت هر نماز، وجودی مستقل از فعل است. هر فعل، امتثال مستقلّ است. هر فاعل، مخاطب وجوب و مستحق ثواب است. اینجاست که اشکال جدی می‌شود. اگر افعال، واقعاً متعدد و مستقل‌اند، چگونه می‌توان هم گفت غرض واحد «بفعل الواحد» حاصل است، و هم گفت «سقوط الغرض بفعل الكل»؟ آیا باید بگوییم هر فعل، غرض مستقل دارد؟ این، خلاف ظهور کلمات آخوند و دیگر اصولیین است که در واجب کفایی، از غرض واحد سخن می‌گویند. بنابراین، نیازمند تحلیلی هستیم که هم وحدت غرض را حفظ کند، هم با تعدد واقعی افعال سازگار باشد.

راه‌حل بر مبنای «قدر جامع»

راهی که می‌تواند این تهافت ظاهری را برطرف کند، مبتنی بر قبول قدر جامع است. میان تمام افعال واجب کفایی (نمازهای

متعدد بر میّت، تغسیلات مستقل و...) می‌توان جامع نوعی فرض کرد. مثلاً در نماز میّت، قدر جامع «تحقق طبیعتِ صلاة الميّت» است، فارغ از تعدّد افراد. غرض واحد شارع بر همین جامع نوعی مترتب است، نه بر هر فرد به‌عنوان علت مستقل. هر نماز، تطبیقی از آن جامع است. وقتی اولین مصداق جامع در خارج تحقق می‌یابد، غرض مترتب بر جامع به‌تمامه حاصل می‌شود. افعال بعدی، از نظر امتثال و ثواب بی‌اثر نیستند، ولی از نظر اصل غرض کفایی چیزی اضافه نمی‌کنند.

بر این مبنا، تعبیر «غرض واحد يحصل بفعل واحد» ناظر به تحقق اولین مصداق جامع است، نه یک فعل معین شخصی، و «سقوط الغرض بفعل الكل» را می‌توان چنین فهمید که همه‌ی افعال صادره، از آن جهت که بر قدر جامع منطبق‌اند، در یک غرض نوعی واحد مشارکت دارند. از جهت حق امتثال و استحقاقِ مثویه، برای هر فاعل، سهمی ثابت است، اما از نظر غرض اصلی کفایی، با تحقق اولین مصداق جامع، آن غرض نوعی تأمین شده است.

در این تحلیل، دیگر نیازی به تمسک به «توارد العلل المتعددة على معلول واحد» به‌صورت دقیق فلسفی نیست، بلکه علت واحد در کار است و آن، همان قدر جامع فعل واجب است. افعال متعدد، انطباق‌های مختلف همان جامع‌اند. غرض واحد بر آن جامع مترتب می‌شود، و این، هم با اصول فلسفی (وحدت علت تامه) سازگار است، هم با ارتکاز اصولی فقهاء در باب واجب کفایی.

نقد محقق اصفهانی بر بیان آخوند و طرح مسئله بر محور «فعل» و «فاعل»

محقق اصفهانی قدس سره پس از نقل کلام آخوند در واجب کفایی، نقد مهمی بر آن وارد می‌کند. [2] آخوند گفته بود در واجب کفایی غرض واحدی هست که با فعل واحدی - صادر از کل یا بعض - حاصل می‌شود، و اگر همه دفعهً واحده انجام دهند، «سقوط الغرض بفعل الكل» و امتثالِ جمیع تحقق می‌یابد. محقق اصفهانی میان دو سنخ، تفکیک می‌کند:

1- فعل شخصی واحد قائم به جماعت، مانند تغسیل و تکفین و دفن میّت که چند نفر با هم یک فعل را انجام می‌دهند. در این‌جا یک فعل خارجی واحد داریم که چند نفر در تحقق آن شریک‌اند. غرض واحد بر همان فعل واحد مترتب است. در این قسم، تحلیل آخوند («غرض واحد بفعل واحد صادر عن الكل») پذیرفتنی است.

2- افعال مستقلّ متعدد (نماز میّت دفعهً)، مثل نماز میّت که چند نفر هم‌زمان، هر کدام نماز مستقلّی می‌خوانند. در این فرض، هر نماز، وجود مستقلّی از فعل است و بر هر یک نیز «وجود من الغرض المترتب علیه» تحقق می‌یابد. لذا در خارج، تعدّد فعل و تعدّد غرض مترتب داریم، نه فعل و غرض واحد. با این حال، آن‌چه شارع در واجب کفایی الزام کرده، تنها تحصیلِ «وجود واحد من الغرض» است.

امّا در مورد نمازهای متعدد، وجودات متعددی از غرض واقع می‌شود. این‌جا محقق اصفهانی سؤال می‌کند: این «وجود واحد از غرض» که لازم است، کدامیک است؟ آیا می‌توان گفت امتثال فقط به یک نماز خاص مستند است و بقیه زائدند؟ پاسخ او منفی است؛ زیرا به تعبیر او:

لا مخصّص لأحد وجودات الفعل والغرض، فلا يستقرّ الامتثال على وجود خاصٍ منها.

یعنی هیچ قرینه‌ای نداریم که یکی از این نمازها را امتثال و بقیه را خارج از حریم امتثال بدانیم. عرفاً هم همه‌ی این نمازها امتثال امر واجب کفایی‌اند. اگر گفته شود امتثال بر جمیع افعال متعدد مستقر است، نتیجه آن است که:

و معنى استقراره على الجميع سقوط الأمر والغرض الباعث عليه قهراً بفعل الجميع.

یعنی سقوط امر و غرض، قهراً به فعل همه‌ی نمازها منسوب می‌شود، گویی امر بر «فعل جمیع» تعلق گرفته و غرض واحد نیز از مجموع افعال حاصل می‌شود، نه از فعل واحد. این، با تحلیل اولی آخوند – که غرض را واحد و حاصل فعل واحد می‌دانست – ناسازگار است و نوعی تحلیل «کفایی جمعی» دیگری را نتیجه می‌دهد.

نتیجه‌ی روشن این نقد آن است که تحلیل واجب کفایی با تکیه‌ی صرف بر ماهیت فعل واجب (مکلف‌به) و یک غرض واحد، کافی نیست. در مواردی چون نماز میّت، که افعال مستقل از افراد متعدد صادر می‌شود، باید نسبت هر فعل به غرض، و نسبت هر مکلف به خطاب و به دیگر مکلفین به دقت مورد لحاظ قرار گیرد. به بیان دیگر، محقق اصفهانی راه را برای تحلیلی می‌گشاید که در آن، علاوه بر مکلف‌به، هویت مکلف و توزیع خطاب بر آحاد نیز رکن تحلیل است، و صرف تکیه بر «غرض واحد بفعل واحد» کافی نیست.

تقوم بعث به «مکلف» و «مکلف‌به» و بطلان تحلیل «فعل صرف» در واجب کفایی

پس از این نقد، محقق اصفهانی برای ورود متفحّ به بحث واجب عینی و کفایی، مقدمه‌ای اصولی و فلسفی بنا می‌گذارد و می‌فرماید: [3]

لا ريب في أنّ حقيقة البعث كما هي متقومة بالمبعوث إليه – و هو الفعل المتعلق به البعث – كذلك متقومة بالمبعوث – و هو المكلف الذي هو موضوع التكليف.

خلاصه همان‌طور که بعث بدون مبعوث‌إلیه (فعل مأموریه) معقول نیست، بدون مبعوث (مکلف، موضوع تکلیف) نیز معقول نیست. «بعث مطلق» که نه فعل در آن ملحوظ باشد و نه مخاطب، وجود ندارد. بعث همواره دو رکن دارد: 1- مکلف‌به (فعل مورد طلب)؛ 2- مکلف (شخص مخاطب امر). محقق اصفهانی برای تقریب این معنا، به ساختار حرکت در فلسفه اشاره می‌کند (محرک، متحرک، ما فيه الحركة، ما إليه الحركة) و سپس به اراده تشریعی تطبیق می‌کند:

الشوق المطلق لا يوجد، فلا بدّ من تعلّقه بشيء؛ فإن كان ذلك الفعلُ فعلَ نفسه... و إن كان فعلَ الغير...

هیچ «شوق مطلق»ی در نفس شارع نیست. هر شوقی متعلق دارد، خواه فعل خود، خواه فعل غیر. در صورت دوم، بعث به سوی فعل غیر است و مکلفی مشخص در کار است. بر این اساس، محقق اصفهانی صریحاً تحلیلی را که می‌گوید «در واجب کفایی، خود فعل واجب است و کاری به فاعل نداریم» باطل می‌شمارد:

فيستحيلُ دعوى أنّ الواجب في مثل الواجب الكفائي هو الفعلُ من دون نظرٍ إلى فاعله، و حيث إنّهُ مطلوبٌ للشارع يجب عقلاً على المكلفين تحصيلُ مراده.

یعنی محال است گفته شود در واجب کفایی، تنها فعل خارجی واجب است، بدون آن‌که شارع فاعل آن فعل را در نظر گرفته باشد، و سپس عقل، تکلیف را بر عهده‌ی عموم مکلفان بگذارد؛ زیرا این بازگشت به «بعث بدون مبعوث» (یعنی تکلیف بدون مکلف) است که همان‌قدر محال است که «بعث بدون متعلق». در نتیجه، در هر وجوبی – عینی یا کفایی – شارع ناگزیر هم مکلف‌به و هم مکلف را لحاظ می‌کند. در واجب کفایی نمی‌توان گفت: «فعل واجب است، اما فاعل معینی در کار نیست».

پرسش نهایی: «المکلفُ بالواجب الکفائي من هو؟» و پنج احتمال

پس از تثبیت این اصل که «لا بدّ من موضوع للتکلیف»، محقق اصفهانی می‌گوید: فلا محالة هو إمّا الواحدُ المعين، أو المرّد، أو صرف الوجود، أو المجموع، أو الجميع. یعنی مکلف در واجب کفایی، عقلاً یکی از این پنج صورت می‌تواند باشد:

- 1- الواحد المعین: شخص خاصی (مثلاً زید) مشخصاً مکلف واجب کفایی باشد.
- 2- الواحد المرّد: یکی از افراد به طور مرّد (احدهم لا بعینه) مکلف باشد.
- 3- صرف الوجود من المكلفین: طبیعت «وجود واحد از مکلفین»؛ هر فردی که امتثال کند، همان است.
- 4- المجموع من حيث المجموع: کل مجموعه‌ی مکلفین، به عنوان یک واحد اعتباری، موضوع وجوب باشد.
- 5- الجميع: وجوب، ابتداءً بر عهده‌ی همه‌ی افراد (جميع المكلفين) بیاید.

در ادامه، محقق اصفهانی هر یک از این پنج احتمال را جداگانه می‌سنجد تا ببیند کدام یک با حقیقت بعث، لوازم عرفی و عقلی وجوب، و خصوصیت وجوب کفایی (مانند سقوط وجوب از دیگران با فعل بعض) سازگارتر است. این مقدمه، سنگ بنای روش‌شناسی او در واجب کفایی است. تحلیل وجوب کفایی بدون لحاظ هم‌زمان «فعل واجب» و «شخص مکلف»، و بدون تعیین عقلی موضوع بعث از میان این پنج صورت، تحلیلی ناتمام یا ممتنع خواهد بود.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1]- آخوند خراسانی، محمد کاظم، «کفایة الأصول»، ج 1، ص 264.
- [2]- اصفهانی، محمد حسین، «نهاية الدراية في شرح الكفاية»، ج 2، ص 277-288.
- [3]- همان، ج 2، ص 277، پانویس 2.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم، کفایة الأصول، ۳ ج، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- اصفهانی، محمد حسین، نهاية الدراية في شرح الكفاية، ۶ ج، بیروت، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، 1429.